

دستورگرایی و توسعه حقوق اساسی ایران در پرتو اندیشه‌ها و عملکرد دو حزب «دموکرات» و «اجتماعیون اعتدالیون»

چکیده

ابتدا مفهوم دستورگرایی به‌عنوان نهضتی تاریخی که بر حاکمیت قانون اساسی مکتوب در برابر عرف‌های سیاسی تأکید دارد، تبیین می‌شود. سپس، با روش تاریخی - مقطعی در قبال عصر مشروطه، نقش دو حزب اثرگذار دموکرات (با گرایش لیبرال و رادیکال) و اجتماعیون اعتدالیون (با گرایش محافظه‌کار و مذهبی) در تقویت یا تضعیف این جریان بررسی می‌گردد. یافته‌ها نشان می‌دهد اختلاف‌های بنیادین این دو حزب در ماهیمنی چون منبع مشروعیت، نسبت دین و سیاست، نظام نمایندگی و تحریر، همراه با فقدان زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی لازم (نظیر طبقه متوسط شهری و اقتصاد صنعتی) برای دستورگرایی، و نیز درگیری‌های عملی و استفاده از حذف فیزیکی، در نهایت به شکست نسبی نهضت مشروطه و عدم تثبیت کامل دستورگرایی و توسعه حقوق اساسی در ایران انجامید.

کلیدواژه‌ها: جنبش دستورگرایی، حزب اجتماعیون اعتدالیون، حزب دموکرات، حقوق اساسی عصر مشروطه، مشروطه‌خواهان متحزبه، نظام نمایندگی.

مقدمه

نهضت مشروطه‌خواهی در ایران، نقطه عطفی در تاریخ تحولات سیاسی و حقوقی این سرزمین به شمار می‌رود که کوشید نظام سیاسی را از حاکمیت استبدادی و عرفی به سوی حکمیت قانون و نظام مبتنی بر قانون اساسی سوق دهد. در این میان، «دستورگرایی» به‌مثابه نهضتی تاریخی در حقوق اساسی که بر برتری قانون اساسی مکتوب و قواعد رسمی در برابر عرف‌های سیاسی تأکید دارد، نقش محوری ایفا می‌کند. این پژوهش با رهیافتی تاریخی، در پی بررسی توسعه حقوق اساسی ایران در عصر مشروطه، با تمرکز بر اندیشه‌ها و عملکرد دو حزب اثرگذار «دموکرات» و «اجتماعیون اعتدالیون» است. این دو حزب، به‌عنوان نماینده دو جریان فکری لیبرال - رادیکال و محافظه‌کار - مذهبی، تأثیر بسزایی در شکل‌گیری و مسیر حرکت نهضت مشروطه داشتند.

روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و نوع تحقیق، کیفی و بنیادین است. تحقیق حاضر بر اساس ماهیت موضوع و روش آن، تحقیق تاریخی - مقطعی^۱ است. چراکه عصر مشروطه، پایان‌یافته تلقی می‌شود و در این تحقیق مقطع تاریخی مدنظر در تاریخ ایران (گفتار دوم) از زمان صدور فرمان مشروطه تا سقوط کابینه مستوفی‌الممالک (سال ۱۲۸۸) و پایان مجلس دوم است؛

پرسش اصلی این تحقیق آن است که دستورگرایی و توسعه حقوق اساسی در ایران عصر مشروطه، با توجه به اندیشه‌ها و عملکرد دو حزب دموکرات و اجتماعیون اعتدالیون، یک امکان تحقق‌پذیر بود یا با امتناع مواجه شد؟

فرضیه این مقاله بر این مبناست که به‌رغم تلاش‌های فکری و عملی دو حزب دموکرات (به‌عنوان نماینده جریان دستورگرا) و اجتماعیون اعتدالیون (به‌عنوان نماینده جریان عرف‌گرا)، تفاوت‌های بنیادین در مبانی فکری، اجتماعی و اقتصادی ایران عصر مشروطه با زمینه‌های تاریخی ظهور دستورگرایی در اروپا، همراه با تندروی‌ها، اختلاف‌ها و استفاده از حذف فیزیکی، در نهایت به شکست نسبی این نهضت و عدم تثبیت کامل دستورگرایی و توسعه حقوق اساسی انجامید.

¹ Cross-Sectional Historical Research

مقاله حاضر در دو گفتار سامان‌دهی می‌شود: در گفتار نخست به معنای دستورگرایی به‌مثابه یک جنبش تاریخی در اروپا می‌پردازیم و دو مفهوم دیگر، در توسعه حقوق اساسی یعنی نمایندگی و حزب را بررسی می‌کنیم. گفتار دوم به اندیشه‌ها و عملکرد دو حزب «دو کرات» و «اجتماعیون اعتدالیون» اختصاص دارد.

۱- دستورگرایی و مفاهیم مؤثر در توسعه حقوق اساسی

در ذیل دستورگرایی معنایی مختلف و ریشه‌های تاریخی این مفهوم به‌عنوان نهضتی در حقوق اساسی تشریح می‌شود و سپس دو مفهوم نمایندگی و حزب به دلیل ارتباط استوار میان این دو و ارتباط موضوعی با نگرش تاریخی به حقوق اساسی عصر مشروطه تبیین خواهد شد.

۱-۱. دستورگرایی؛ معانی و ریشه‌های تاریخی

دستورگرایی ذیل اثبات‌گرایی بر قواعد موضوعی در مقابل واقع‌گرایی حقوقی و جامعه‌گرایی حقوق تأکید دارد. هم‌چنین، دستورگرایی را می‌توان به معنای قانون اساسی شکلی در مقابل ماهوی دانست. اما دستورگرایی مدنظر در این تحقیق، به معنای نهضتی در تاریخ ظهور حقوق اساسی مدرن است که علت پیدایش آن ماهیتی ابتدای اقتصادی و سپس سیاسی داشته است.

۱-۱-۱. سه معنای لغوی و اصطلاحی دستورگرایی در پرتو مکاتب حقوقی

در نگاه نخست، معادل انگلیسی «دستورگرایی» در حقوق اساسی، Normativism است. بسته به مقصود دقیق این واژه بیشتر برای اشاره به مکتب دستورگرایی هانس کلسن^۱ به کار می‌رود، یعنی نظریه‌ای که بر «اصالت قواعد حقوقی به‌عنوان هنجارهای الزام‌آور» تأکید دارد. در این معنا، «دستورگرایی» در برابر «واقع‌گرایی حقوقی»^۲ یا «جامعه‌گرایی حقوقی»^۳ قرار

¹ Hans Kelsen

² Legal Realism

³ Sociological Jurisprudence

می‌گیرد؛ بنابراین، هنجارگرایی یا دستورگرایی کلسنی یک معنا از دستورگرایی قلمداد می‌شود.

هم چنین، منظور از دستورگرایی در حقوق اساسی می‌تواند تأکید بر شکل، متن و ساختار رسمی قانون اساسی است (در برابر دیدگاه‌های ماهوی یا سیاسی نسبت به قانون اساسی)، معادل انگلیسی مناسب عبارت است از Constitutional Formalism. در این معنا، دستورگرایی یا قانون‌گرایی شکلی یعنی اعتقاد به اینکه قانون اساسی فقط همان متنی است که نوشته شده و باید تفسیر آن بر اساس الفاظ و ساختار رسمی باشد نه بر اساس ارزش‌ها یا روح قانون. هم چنین اعتبار حقوق اساسی از شکل و فرآیند تصویب آن ناشی می‌شود، نه از محتوای اخلاقی یا سیاسی آن.

در حقوق اساسی، معمولاً میان دو رویکرد تمایز گذاشته می‌شود: قانون اساسی شکلی و قانون اساسی ماهوی این تمایز، بازتاب دو دیدگاه در نظریه دستورگرایی و واقع‌گرایی است. شکل‌گرایی در قانون اساسی رویکردی نزدیک به مکتب کلسن و نظریه «سلسله‌مراتب هنجارها» است.

در مقابل مبنای فکری قانون اساسی ماهوی، واقع‌گرایی حقوقی یا جامعه‌گرایی حقوقی است با تأکید بر محتوا، ارزش‌ها و واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی. ممکن است حتی قواعد و رویه‌های غیرمکتوب را نیز بخشی از قانون اساسی بدانند. هدف، تحقق عدالت، دموکراسی و حقوق اساسی مردم است نه صرفاً رعایت شکل قانون و گاهی با تعبیر «قانون اساسی زنده» شناخته می‌شود. قانون اساسی ماهوی بر توزیع واقعی قدرت و حمایت از حقوق بنیادین تمرکز دارد.

اما نهضت دستورگرایی در برابر عرف‌ها در حقوق اساسی به جنبشی اشاره دارد که بر برتری و محوریت قانون اساسی مکتوب و قواعد رسمی در برابر عرف‌های سیاسی و رویه‌های نانوشته تأکید می‌کند. جنبشی تاریخی و فکری که خواهان حاکمیت قانون اساسی مکتوب به جای عرف‌های حکومتی بوده (مثل آنچه در قرن ۱۸ و ۱۹ در اروپا و آمریکا شکل گرفت)، معادل مناسب Constitutionalism است و برای تأکید بر جنبه‌ی «دستورگرایی» می‌توان گفت Written Constitutionalism یا Constitutional Formalism Movement. ظهور

¹ Living Constitution

نهضت دستورگرای (قانون اساسی مکتوب) نشانه‌ی گذار از حاکمیت عرفی به نظام حقوقی مبتنی بر قانون اساسی بود.

نهضت دستورگرای در حقوق اساسی با چیرگی عرف‌های نانوشته مخالفت کرد و بر برتری قانون اساسی مکتوب تأکید داشت. نهضت دستورگرای در حقوق اساسی که در قرن نوزدهم شکل گرفت، بانکیه بر قانون اساسی مکتوب، واکنشی بود در برابر سلطه عرف‌های سیاسی و نهادهای غیرقانونی.

۲-۱-۱. دستورگرای به مثابه یک نهضت تاریخی در حقوق اساسی

نهضت دستورگرای در حقوق اساسی به‌عنوان یکی از جریان‌های فکری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، واکنشی بود در برابر سلطه عرف‌های سیاسی و رویه‌های غیرمکتوب در نظام‌های حکومتی. پیروان این نهضت بر این باور بودند که مبنای مشروعیت و تنظیم قدرت سیاسی باید در قانون اساسی مکتوب و مصوب جست‌وجو شود، نه در عرف‌ها، رسوم یا توافقات سیاسی نانوشته. دستورگرایان با تأکید بر شکل، متن و سلسله‌مراتب قواعد حقوقی، خواستار آن بودند که روابط میان قوا و حقوق و آزادی‌های عمومی صرفاً بر پایه مقررات مصرح در قانون اساسی تنظیم گردد. این رویکرد، در واقع، تلاشی رایج جایگزینی حاکمیت قانون به‌جای حاکمیت عرف و سنت سیاسی بود و زمینه را برای تکوین نظریه‌های جدید در باب «برتری قانون اساسی» و «نظام حقوقی هنجاری» فراهم کرد. نهضت دستورگرای را می‌توان در تضاد با گرایش‌های عرف‌گرا^۱ و واقع‌گرایانه دانست که بر نقش سنت‌ها، رویه‌های سیاسی و اقتضانات عملی در تکوین و تفسیر قانون اساسی تأکید دارند.

برخی نویسندگان معتقدند «آغاز و تداوم جنبش قانون اساسی‌گرای را می‌توان در چند مرحله مشاهده نمود:

- نخست می‌توان به حرکت تدریجی از دولت اقتدارگرا به دولت قانونمند اشاره کرد. در واقع این تحول حرکتی از یک حکومت مدعی داشتن جوهره و مبدأ الهی به‌سوی حکومتی مبتنی بر میثاق اجتماعی (قرارداد اجتماعی) و در شکل امروزی آن در چهارچوب قانون اساسی و عادی) و به تعبیر دیگر دموکراتیزاسیون قدرت و نظام سیاسی است.

¹ Customary Constitutionalism

- در مرحله بعد تفکیک قوا و نهادینه‌سازی حقوق و آزادی‌های افراد قرار دارد که به نوبه خود نوعی دموکراتیزاسیون بیشتر قدرت است.

- به علاوه، برتری قانون اساسی مستلزم شناسایی تضمین حقوقی آن و پیش‌بینی نظام داریسی اساسی است؛ یعنی امکان نظارت بر موارد نقض قانون اساسی و مجازات نقض آن وجود داشته باشد.

به سخن دیگر، قانون اساسی‌گرایی، ترجمان مطالبه حقوقی‌سازی سیاست، مبتنی بر تعیین اساسنامه‌ای برای حکومت و سازمان و تشکیلات آن و تعیین چگونگی تنظیم روابط میان حکومت و شهروندان و تضمین حقوق و آزادی‌های افراد است» (جلالی و یاوری، ۱۳۹۹: ۳۹). شناخت این سیر تطور قانون اساسی‌گرایی روشن‌گر مسیر روبه پیشرفت حقوق اساسی است، خصوصاً اینکه یکی از صاحب‌نظران بر پیوند دستورگرایی و تفکیک قوا تأکید دارد و آورده است «دستورگرایی اعتقاد به اعمال محدودیت بر دولت به‌وسیله یک قانون اساسی است. دستورگرایی از قبول یک قانون اساسی حمایت می‌کند که وظیفه آن سازماندهی اختیارات سیاسی است، به‌نحوی که نتوان از آن در جهت ظلم و استبداد استفاده کرد. این موضوع ارزش اصل سنتی تفکیک قوا را مورد تأکید قرار می‌دهد و قوی‌ترین تأکید بر ارتباط بین دستورگرایی و اصل تفکیک قوا در اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه صورت گرفت که طی آن اعلام شد: هر جامعه بدون تفکیک قوا فاقد قانون اساسی است» (بارنت، ۱۳۸۶: ۲۸). اما پیش‌تر از طرح اصل مترقی تفکیک قوا، بورژوازی در مقابل اشراف، از متن نوشته در مقابل عرف دفاع کرد، چراکه منافع اقتصادی و سیاسی آنان چنین اقتضا می‌نمود.

لذا معنای دقیق دستورگرایی مدنظر در این نوشتار مقابله آن با عرف گرایشی اشراف و شاهزادگان است. چراکه این تحقیق رهیافتی تاریخی به تأثیرپذیری ایران و ایرانیان از جنبش دستورگرایی در دنیا دارد. همان مسیری که در انقلاب فرانسه طی شد، کمابیش در عصر مشروطه در ایران طی شد با این تفاوت که بورژوازی به معنای طبقه متوسط شهری به نظر قدرتمند از انقلابیون مشروطه‌خواه بوده است، زیرا انقلابیون در جامعه‌ای زیست داشتند که صنعتی‌شدن را هنوز طی نکرده بود و ظهور بورژوازی، شهرنشینی و تأسیس مشاغل چون صنعتگر، وکیل، قاضی، دفتردار، بانکدار و... از رهگذر رشد و گسترش صنایع می‌گذرد و جامعه دهقانی و کشاورزی ایران فاصله‌ای دور از دوران انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه دست کم بدین جهت

دارد. هم چنین، ایرانیان مردمانی به مراتب سنتی‌تر و مذهبی‌تر از فرانسویان بوده و هستند. پایبندی به سنت و مذهب است که موجب شکل‌گیری انشقاق میان دو جناح فکری و سیاسی در مشروطه خواهان و این انشقاق خود را در مرزبندی و تفکیک میان دو حزب دموکرات با گرایش لیبرال و حزب اجتماعیون اعتدالیون با گرایش محافظه کارانه نشان داد.

در پاسخ می‌توان ایراد کرد که مردم فرانسه نیز به دودسته لیبرال و محافظه کار تقسیم می‌شدند و ریشه‌های مذهبی و سنتی در این کشور نیز تا بدان جا مستحکم بود که قانون «جدایی دین از سیاست» در تاریخ «۹ دسامبر ۱۹۰۵» تصویب شد یعنی ۱۱۶ سال بعد از ۱۷۸۹. هم چنین، در فرانسه نیز حکومت بعد از دوران انقلابی و امپراطوری ناپلئون به پادشاهان بازگشت. اصطلاح رستوراسیون^۱ در تاریخ سیاسی اروپا، به‌ویژه در تاریخ فرانسه، به معنی دوره بازگشت سلطنت پس از سقوط ناپلئون است. دوره تاریخی آن از ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۰ میلادی، یعنی از بازگشت سلسله بوربون‌ها به سلطنت تا انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰.

در واقع، فرانسه در قلب اروپا قرار داشت و انقلاب آن در قاره‌ای به وقوع پیوست که با شتابی فزاینده در حال صنعتی‌شدن بود. جامعه صنعتی خودبه‌خود سنت‌ها را نفی می‌نماید یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت در خود هضم یا استحاله می‌کند. هرچند بعد از سال‌ها قدرت به شاهان فرانسوی بازگشت، اما پادشاهی مطلقه دیگر در این سرزمین قوام نیافت، زیرا ملت فرانسه در بستر تاریخ نوعاً حرکت به جلو می‌کند و هیچ‌گاه به قبل از ۱۷۸۹ برنگشت و بازگشت پادشاهان به معنای مطلق گرایی دولت آنان نیست.

از آن مهم‌تر اروپا و فرانسویان دوران رنسانس و روشنگری را پشت سر گذاشته بود. روشنفکران ایرانی با ترجمه آثار روسو و مونتسکیو با افکار جدید صرفاً آشنا شدند، بی‌آنکه به عمق آن پی ببرند. چراکه استبداد آنان را چنان فرسوده و مستأصل نموده بود، به دنبال دارویی معجزه‌گر بودند و در نتیجه بسیار شتابان عمل کردند. تعجیل در این جمله نقل‌شده از سید حسن تقی‌زاده از سرآمدان حزب دموکرات و لیبرال خواهان مشروطه هویداست که «ایرانی باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود»^۲.

^۱ Restauration

^۲ در بررسی متون مجله کاوه، عبارت دقیق فارسی «از فرق سر تا نوک پا فرنگی شویم» را به‌صورت کپی‌شده در متن اصلی یافت نمی‌شود. آن عبارت بیشتر در متون بعدی و در نقل‌قول‌های مفسران و منتقدان به‌عنوان خلاصه یا پارافریز مواضع تقی‌زاده رایج شده است. عبارت مشهور احتمالاً نقل‌قول دقیق خودش نیست، بلکه خلاصه‌ای از

هم‌چنین، نیاز به متمم قانون اساسی به فاصله فقط یک سال پس از تصویب قانون اساسی، نیز یکی از نشانه‌های شتاب‌گری غیرمعمول در تنظیم این سند ملی است. قاسم قاسم‌زاده، استاد فقید دانشکده حقوق تهران آورده است: «چون قانون اساسی به عجله و بدون مطالعه و دقت لازم تنظیم شده و بعضی اصول آن بیشتر به نظام‌نامه داخلی مجلس شباهت داشت و پاره‌ای مسائل مهم را اساسی در قانون اساسی مزبور حل‌وفصل نشده بود؛ بنابراین، پس از فوت مظفرالدین‌شاه و جلوس محمدعلی میرزا بر تخت سلطنت کمیسیونی در مجلس شورای ملی تشکیل گردید و این کمیسیون از روی قوانین اساسی پاره‌ای از ممالک بالاخص بلژیک طرح متمم قانون اساسی ایران را تنظیم و برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم نمود» (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۱۵ و ۴۱۶).

البته در نقد مشروطه‌خواهان نباید راه افراط پیمود، اما بی‌شک آنچه «شکست نهضت مشروطه» خوانده می‌شود، یکی از عوامل آن نه‌آداران این نهضت بوده‌اند و باید سهم آنان را پذیرفت، بی‌آنکه از دغل‌کاری مستبدین و دست‌سپاه آن‌ها در این کشمکش غافل شد. با درک تفاوت‌های بنیادین فرانسویان و ایرانیان از لحاظ پایبندی به سنت و مذهب، صنعتی‌شدن، ظهور بورژوازی، طی نمودن دوران رنسانس و باید پذیرفت مشروطه‌خواهان ایرانی نیز به دنبال نفی عرف به‌مثابه یک ارزش برای کسب قدرت سیاسی و اقتصادی بودند؛ لذا برای درک بهتر مسیری که آنان طی نمودند فارغ از میزان توفیق آن، باید ابتدا نهضت دستورگرایی در اروپا و خصوصاً فرانسه را شناخت.

ابوالفضل قاضی در کتاب کمتر شناخته شده از ایشان یعنی «تاریخ‌هایی در حقوق عمومی»، سیر تطور حکومت‌ها را با تأکید بر فرانسه بیان نموده‌اند تا تحول دستورگرایی و قوانین اساسی شکلی را روشن کنند. هرچند ایشان آغاز شکل‌گرایی در قانون اساسی را نخست در ویرجینیا آمریکا با تصویب قانون اساسی شکلی در سال ۱۷۷۶ می‌دانند (قاضی، ۱۳۷۵: ۸۱)، اما به نظر می‌رسد انقلاب کبیر فرانسه را باید واقعه‌ای به مراتب موثرتر در طول تاریخ از جهت اثرگذاری بر سایر ملل و ممالک دانست. خصوصاً در مورد نهضت مشروطه ایرانیان.

موضع کلی اوست. آن جمله (به همان الفاظ کوتاه و مشهور) بیشتر یک نقل‌قول متداول از مواضع تقی‌زاده است تا یک نقل‌قول دقیق لفظ‌به‌لفظ قابل اثبات در متن کاوه؛ اما متن‌های سرمقاله‌های او در کاوه روشن و صریحند که او پذیرش گسترده الگوها و نهادهای غربی را برای نو شدن ایران مطرح کرده‌است.

زیرا اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه و قوانین اساسی در پی آن بر قانون اساسی بلژیک موثر افتاد و قانون اساسی بلژیک نیز قوی‌ترین سندی بود که نویسندگان قانون اساسی مشروطه از آن اقتباس کردند.

پس با درک مراتب این تأثیر و تأثر غیرمستقیم از فرانسه، می‌توان اشاره کرد «در قاره اروپا، ابتدا نامه انقلاب در کشور فرانسه علیه طبقه حاکمه زمان یعنی نجباء و آریستوکراسی در ارکان حکومت مطلقه پادشاهی نیز دگرگونی به وجود آورد که عمده‌ترین تظاهر حقوقی آن یکی اعلامیه حقوق بشر و شهروند در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ و دیگری نخستین قانون اساسی شکلی ۱۷۹۱ بود... از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ که فرانسویان به آن عصر رنسانسیون (بازسازی) گویند، طبقه بورژوازی مجدداً به پیروزی دست یافت و به تحمیل یک سلسله قانون اساسی آزادمنشانه‌تری کامیاب گردید. بین این قوانین اساسی می‌توان به قانون اساسی بلژیک مصوب ۷ فوریه ۱۸۳۱ که بسیاری از قوانین اساسی سلطنتی بعد از خود را تحت تأثیر قرار داد، اشاره کرد» (قاضی، ۱۳۷۵: ۸۳). از آن جمله قانون اساسی مشروطه در ایران که به‌عنوان یکی از نخستین کشورهای آسیایی به نهضت دستورگرایی پیوست.

یرواند آبراهامیان، مورخ ایرانی تبار در کتاب تاریخ ایران مدرن می‌نویسد: «قانون اساسی و متمم آن از قانون اساسی بلژیک الگوبرداری شده بود. به گفته یکی از شاهدان، تدوینگران این دو سند که همگی از دانش‌آموختگان دارالفنون بودند، در نظر داشتند یک پادشاهی مشروطه همراه با تفکیک قوای سه‌گانه مقننه، قضاییه و مجریه ایجاد کنند» (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۹۴). مقصود تدوین‌کنندگان قانون اساسی مشروطه نشان‌دهنده پیوند دستورگرایی و تفکیک قواست. دستورگرایی در این معنا هرچند با رهیافت نگارندگان به هدف حقوق اساسی در تضمین آزادی سیاسی نزدیک است، اما آن علت اصلی ظهور دستورگرایی نیست.

۳-۱-۱. ماهیت اقتصادی بنیان دستورگرایی

در برخی تجارب تاریخی مثلاً اسپانیا قرن نوزدهم، ایتالیای پیشا-صنعتی و امپراتوری عثمانی متأخر، دستورگرایی پیش از صنعتی‌شدن کامل ظهور کرده است و کم و بیش، موفق بوده‌اند. در واقع، دستورگرایی، افزون بر کارکرد اقتصادی، پاسخی حقوقی-سیاسی به بحران مشروعیت قدرت و عقلانی‌شدن سلطه نیز بوده است. اما به نظر می‌رسد ریشه بنیادین

دستورگرایی ابتدا غایتی اقتصادی و سپس سیاسی دارد. توضیح آنکه طبقه بورژوازی با هدف تثبیت منافع اقتصادی، به قوانین اساسی نوشته در مقابل عرف‌ها تکیه کردند. ابوالفضل قاضی جنبش دستورگرایی را معلول دگرگونی‌های مربوط به انقلاب صنعتی می‌دانستند. به تعبیر ایشان «انقلاب مزبور موجب شد که قدرت اقتصادی جوامع که متمرکز در طبقه اشراف و فئودال‌ها بود جابه‌جاشده و به دست طبقه بورژوازی بیفتد. قدرت اشراف و فئودال‌ها از اقتصاد کشاورزی سرچشمه می‌گرفت. درحالی‌که طبقه رو به گسترش بورژوازی قدرت خود را از فعالیت‌های اقتصادی شهر، یعنی صنعتی و خدماتی اخذ می‌کرد. این امر نهایتاً بورژوازی را به قدرت رسانید و صنعت کاران و بازرگانان و وکلای دادگستری و پزشکان و سردفتران را به صورت نیروی غالب در جوامع صنعتی فعال کرد. روابط و مناسبات اجتماعی در چنین فضایی خواهان حکومت قانون و روال نازده‌ای بود که بر پایه آن بتوان جامعه را در قالبی نو اداره کرد. روابط غامض و بگرنج جامعه صنعتی دیگر در حال وهوای گذشته و بر اساس سنت و عرف قابل نظم و نسق نبود» (قاضی، ۱۳۸۸: ۴۰ و ۴۱).

عرف‌ها حامی منافع اقتصادی اشراف و شاهزادگان بود که طبقه حاکم محسوب می‌شدند. حال که انقلاب صنعتی، صنایع را جانشین مزارع کشاورزی کرده بود، به تبع آن صاحبان صنایع و مشاغل پیرامون آن باید درصد جستن قواعدی می‌بودند که منافع اقتصادی آنان را تضمین کند و رقیب اقتصادی را از صحنه بیرون نماید. علت اینکه طبقه بورژوازی به دنبال تحدید و لجام‌زدن بر قدرت سیاسی بود، تأثیرپذیری اقتصاد از مناسبات سیاسی است.

ایراد اساسی که برداشت‌ها از دستورگرایی در ایران را متمایز از سابقه تاریخی آن در دنیا خصوصاً اروپا و فرانسه می‌نماید، اقتصاد کشاورزی و غیرصنعتی ایران در دوران مشروطه است. زیرا دهقانان بالغ بر نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند و تعداد و جمعیت روستاها به مراتب بیش از شهرها بود و شغل روستایی بی شک کشاورزی است و نه صنعتگری. دول و قدرت اقتصادی در برخورداری از زمین بود و کارکرد اصلی زمین نیز کشت‌و‌زرع.

لذا تردید جدی است که بتوان مدعی شد آن زمینه تاریخی و علتی که موجب جنبش دستورگرایی در اروپا شد، در ایران نیز مهیا و اصطلاحاً مقتضی موجود باشد. از قضا غلبه کشاورزی، شرایط ایران به مانع برای دستورگرایی تبدیل می‌نماید تا وجود مقتضی. شاید از

علل شکست انقلاب مشروطه، این «ناپهنگامی تاریخی»^۱ باشد. ناپهنگامی تاریخی یا زمان پریشی یعنی پدیده‌ای، اندیشه‌ای یا فردی در زمان تاریخی نامتناسب با خودش ظاهر شود. دستورگرایی نیز مهمان ناخوانده‌ای بود که در وارد کردن از سر استیصال آن به ایران تعجیل شد. دستورگرایی را باید میزبانی باشد از جنس طبقه بورژوازی یا متوسط شهری، اما صنایع ایران در ۱۲۸۵ شمسی، صنایع دستی و کارگاه‌ها، سنتی بودند. مسگری، آهنگری، نجاری، شیشه‌گری، زرگری و سفال‌سازی جزو صنایع بومی بودند و این صنایع طبقه تأثیرگذاری بر اقتصاد و سیاست ایجاد نکردند. در دوره مشروطه، بازرگانان نوگرایی مثل حاج محمدحسن امین‌الضرب و روشنفکران صنعتی گرا (ملکم خان، طالبوف و بعدها تقی‌زاده) خواهان تأسیس «صنایع ملی» بودند. در واقع، ایده صنعتی شدن در سطح فکری پدید آمد، ولی زیرساختش هنوز فراهم نبود و زیرساخت امنی وجود نداشت. دولت با ایفای کارکردهای حداقلی است که در وجودش در آن برهه تاریخی تردید جدی است.

در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت ایران از آخر دوران قاجار در حال ورود به عرصه صنعتی شدن بود و نه صنعتی؛ اما این خوش‌بینی نیز راهگشا نیست، زیرا طبقه متوسط شهری نیاز به دولت دارد که حداقل کارکردش تأمین امنیت و ثبات اقتصادی و سیاسی باشد. دشوار می‌توان پذیرفت که دولت قاجاری کارکردی مشابه دولت‌ها در دوران انقلاب صنعتی در اروپا داشته است. بی‌ثباتی تا بدان جا بود که آبراهامیان وضعیت ایران در دوران قبل از ظهور رضاخان را، بی‌دولتی توصیف می‌کند و شاخص اساسی عصر رضاشاه را «دولت‌سازی» می‌داند. «رضاشاه در کشوری به قدرت رسید که دولت آن را در مناطق خارج از پایتخت، حضور بسیار ضعیفی داشت» (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۲۷ و ۱۲۸). بی‌ثباتی سیاسی در پایتخت نیز حضور دولت را صوری می‌نمایاند تا مؤثر.

۲-۱. مفاهیم مؤثر در توسعه حقوق اساسی

مفاهیم حقوق اساسی دامنه گسترده‌ای دارد که به‌زحمت می‌توان آن‌ها را حتی احصاء نمود. به نظر می‌رسد از میان این مفاهیم بلندبالا بتوان دو مفهوم را که در پیوند نزدیکی با یکدیگر هستند و به موضوع تاریخی نوشتار حاضر و اندیشه‌ها و عملکرد دو حزب موضوع

¹ Anachronism

بحث مربوطاند، تعیین کرد: نظام نمایندگی و نماینده سالاری در نظریه حاکمیت ملی و حزب. پیوند میان نظام نمایندگی و احزاب سیاسی، پیوندی وثیق است و احزاب سامان‌دهنده نظام نمایندگی هستند. نخست از نظام نمایندگی آغاز می‌کنیم و سپس به احزاب سیاسی خواهیم پرداخت.

۱-۲-۱. نمایندگی

مفهوم نمایندگی ریشه در نظریه حاکمیت ملی دارد که مقابل نظریه حاکمیت مردم ژان ژاک روسو تعریف می‌شود. در نظریه حاکمیت ملی، ملت یک شخصیت حقوقی جداگانه‌ای دارد و ملت است که اعمال حاکمیت می‌کند و نه مردم.

این نظریه در دوران انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ مطرح شد. یک انقلابی فرانسوی به نام «امانوئل سی یس» در کتاب خود در انقلاب فرانسه بحث حاکمیت ملی را مطرح کرد. «سی یس» در کتاب خود به نام طبقه سوم چه کسانی هستند؟ معتقد بود که حاکمیت تجزیه‌ناپذیر است» (عباسی، ۱۳۹۶: ۱۵۱) و تقسیم نمی‌شود و هر شهروندی صاحب بخشی از حاکمیت نیست و حاکمیت به ملت (مجموع ملت) تعلق می‌گیرد که نمایندگان آن را اعمال می‌کنند. در اندیشه حاکمیت ملی نظام نمایندگی (دموکراسی غیرمستقیم یا حاکمیت ملی) وجود دارد. این مجموع ملت همانند یک شخص حقوقی، متمایز از اجزای تشکیل‌دهنده آن است. در حاکمیت ملی، همه‌پرسی یا دموکراسی مستقیم وجود ندارد و فقط انتخابات مجلس برگزار می‌شود یعنی مردم در قالب همه‌پرسی اعمال رأی و نظر نمی‌کنند؛ بلکه به صورت غیرمستقیم و در قالب نظام نمایندگی حاکمیت اعمال می‌شود و مردم در انتخابات مجلس شرکت و نماینده انتخاب می‌کنند و نمایندگان به نمایندگی از مردم حاکمیت را اعمال خواهند کرد. این نظریه در نهایت منجر به حاکمیت نمایندگان و نماینده سالاری در کشور می‌شود که به آن «نظام نمایندگی»^۱ می‌گویند (عباسی، ۱۳۹۶: ۱۵۱).

عنصرهای نظام نمایندگی یا نظریه حاکمیت ملی عبارت‌اند از: اندیشه تکلیف رأی و نمایندگی مستقل.

اندیشه تکلیف رأی بدین معناست رأی‌دادن برای یک فرد وظیفه است و حق او نیست؛ چون حاکمیت متعلق به ملت است که به آن نظریه کارویژه‌ای یا نظریه کارکردی می‌گویند

¹ Representative system

که ناشی از نظریه حاکمیت ملی است، شهروند اصالتاً حق رأی ندارد؛ بلکه با رأی دادن وظیفه ملی و اجتماعی خود را انجام می‌دهد؛ چون اصالت با ملت است نه فرد و ملت می‌تواند حق رأی را به هر کس که بخواهد اعطا کند. به‌عنوان مثال در سال ۱۷۹۱ چندین سال بعد از انقلاب فرانسه، شهروندانی که میزان معینی از مالیات را پرداخت می‌کردند حق رأی داشتند (عباسی، ۱۳۹۶: ۱۵۲). در چارچوب نظام نمایندگی رأی همگانی یک ضرورت نیست؛ اما در حاکمیت مردم یا نظریه روسو رأی همگانی شرط لازم استقرار نظام حاکمیت مردم است. نمایندگی مستقل یک نماینده فقط نماینده حوزه انتخابیه خود نیست و از مجموعه ملت نمایندگی می‌کند؛ چون حاکمیت تجزیه‌ناپذیر است و نماینده‌ای که در مجلس حاضر می‌شود از کل ملت نمایندگی دارد و نه از یک حوزه انتخابی خاص. به‌عنوان مثال در ماده ۲۷ قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه هرگونه نمایندگی وابسته بی معنی است و منتخب نمی‌تواند در طول دوره نمایندگی توسط انتخاب کنندگان کنار شود.

اندیشه حاکمیت ملی و نظریه، تضمین‌گر اقتدار سیاسی و قدرت سیاسی طبقه متوسط بود؛ چون آنها حق رأی را فقط برای خودشان به رسمیت می‌شناختند برای طبقات پایین جامعه که توانایی پرداخت نداشتند حق رأی وجود نداشت و طبقه متوسط جامعه فقط می‌توانستند رأی دهند که این مفهوم به‌مرور زمان تغییر پیدا کرد و مفهوم رأی همگانی مطرح شد.

ناصر سلطانی در مقاله «مفهوم نمایندگی در مجلس اول»، با تحلیل تاریخی و مفهومی شکل‌گیری مجلس اول، نمایندگی را نقطه گذار از سلطنت مطلقه به حاکمیت ملت می‌داند. او نشان می‌دهد که مفهوم نمایندگی در آغاز، صرفاً وکالت صنفی و محلی بود، اما به تدریج در بستر عمل پارلمانی، به مفهوم ملی و سیاسی آن تبدیل شد. نمایندگان نخست خود را وکلای اصناف و ایالات می‌پنداشتند، ولی به‌مرور به‌عنوان «وکلائی سی‌کرور نفوس» و نمایندگان تمام ملت شناخته شدند (سلطانی، ۱۳۹۰: ۱۵۱).

این تحول، فاصله‌گرفتن نمایندگی سیاسی از مفهوم فقهی «وکالت شرعی» را ممکن ساخت و بنیان مشروعیت جدیدی برای حکومت مشروطه پدید آورد. نویسندگان تأکید می‌کنند که نمایندگی در مشروطه نه رابطه‌ای قراردادی بلکه رابطه‌ای سیاسی میان ملت و مجلس

بود. از نگاه او، نمایندگی واقعی تنها زمانی تحقق می‌یابد که نماینده بر پایه اعتماد عمومی عمل کند و گفتار و رفتار او در دفاع از منافع ملی تداوم یابد (همان: ۱۶۶).

به‌زعم سلطانی، مشروطیت باید می‌کوشید از طریق مفهوم نمایندگی قدرت شاه را به نمایندگان منتقل کند و آن را از پراکندگی ناشی از حاکمیت مردم برهاند. سلطانی، آشکارا مدافع نظریه حاکمیت ملی است و به نظر می‌رسد مشروطه‌خواهان را در تبدیل حاکمیت مردمی متشتمت به حاکمیت ملی ناکام می‌یابد. از جمله دلایل وی برای این عدم توفیق دخالت‌های انجمن‌های ملی در صلاحیت مجلس است. از نظر وی، «رابطه انجمن‌ها با مجلس رابطه‌ای عرضی بود، درحالی‌که مجلس باید این رابطه را به رابطه‌ای طولی و از جنس اقتدار تغییر می‌داد، اما از آنجا که جامعه ایران برای حکمت استبدادی جایگزینی مگر هرج و مرج نمی‌شناخت، بنابراین، تحقق این وجه از مفهوم نمایندگی با دشواری و موانع روبه‌رو بود» (همان: ۱۷۱).

۲-۱. حزب

نظام نمایندگی در جوامع دموکراتیک، عمدتاً از طریق احزاب سیاسی سازمان‌دهی می‌شود. احزاب با تجمیع و جهت‌دهی به آرای عمده‌ی، از پراکندگی آرای مردم جلوگیری کرده و فرآیند انتخابات را به‌سوی برنامه‌محوری سوق می‌دهند. در فقدان احزاب سیاسی، انتخابات و رقابت سیاسی دچار آشفتگی، پراکندگی و بی‌انسجامی می‌شود. در واقع، احزاب را می‌توان موتور محرکه دموکراسی دانست؛ زیرا یکی از شاخص‌های اصلی شکل‌گیری جامعه مدنی، وجود و فعالیت مؤثر احزاب سیاسی است.

جامعه مدنی به‌عنوان حلقه واسط میان حکومت و مردم، متشکل از احزاب، انجمن‌ها و سایر نهادهای مدنی است. وجود جامعه مدنی مستلزم آن است که احزاب از پربایی لازم برخوردار باشند و اقشار مختلف جامعه از جمله نخبگان، دانشگاهیان و دانشجویان در آنها مشارکت فعال داشته باشند. احزاب و نهادهای مدنی با ایجاد ارتباط میان مردم و حکومت، مانع از پراکندگی آرای رأی‌دهندگان شده و در مسیر سامان‌دهی خواست عمومی نقش اساسی ایفا می‌کنند.

مشارکت سیاسی در غیاب رقابت سیاسی، صرفاً به تثبیت قدرت مستقر منجر می‌شود و در نهایت، بحران مشروعیت برای حکومت به دنبال دارد. برگزاری انتخابات بدون رقابت مؤثر،

موجب تکرار چهره‌های سیاسی و جلوگیری از چرخش نخبگان می‌شود. تحقق چرخش نخبگان زمانی امکان‌پذیر است که حتی افراد عادی نیز بتوانند با عضویت و فعالیت مستمر در احزاب، مسیر رشد سیاسی را طی کرده و در نهایت به‌عنوان نماینده حزب معرفی شوند. احزاب سیاسی با گروه‌های ذی‌نفوذ یا محافل غیررسمی تفاوت دارند. حزب زمانی شکل می‌گیرد که دارای شناسنامه، اساس‌نامه و ساختار رسمی بوده و هدف آن کسب قدرت سیاسی از طریق رقابت قانونی باشد. در مقابل، گروه‌های ذی‌نفوذ غالباً فاقد شناسنامه و ساختار رسمی‌اند و از طریق ارتباطات غیررسمی و بهره‌گیری از رانت‌های اطلاعاتی درصدد پیشبرد منافع خود در عرصه سیاسی و اقتصادی هستند؛ بنابراین، حزب سیاسی به دلیل مشروعیت، شفافیت و ساختارمندی خود، بر گروه‌های ذی‌نفوذ تقدم دارد.

در بررسی نظری احزاب، دو رویکرد عمده قابل‌شناسایی است: رویکرد سازمانی و رویکرد کارکردی.

در رویکرد سازمانی حزب به‌عنوان یک سازمان مؤثر در ساختار سیاسی تلقی می‌شود. بر اساس این رویکرد، حزب واقعی باید دارای ویژگی‌های زیر باشد:

الف) تداوم حیات سازمانی آن نباید وابسته به رهبران فعلی باشد، بلکه باید از انسجام نهادی برخوردار بوده و در غیاب رهبران نیز توان ادامه فعالیت را داشته باشد.

ب) فعالیت حزب باید در سطح ملی گسترش یابد تا بتوان آن را حزب سیاسی نامید.

ج) حزب باید به‌صورت آگاهانه در پی کسب قدرت سیاسی باشد.

د) حزب باید در جهت جلب حمایت عمومی از برنامه‌ها و سیاست‌های خود تلاش کند و از ابزارهای رسانه‌ای مختلف برای معرفی اهداف و دیدگاه‌هایش بهره‌گیرد (مقیس، زاده، ۱۳۸۹: ۴۹).

اما در رویکرد کارکردی، احزاب نه بر اساس ساختار سازمانی بلکه بر مبنای کارکردهای آنان تعریف می‌شوند. حزبی واقعی است که نقش‌ها و وظایفی را بر عهده گیرد که سایر گروه‌ها، اجتماعی قادر به انجام آن نیستند؛ از جمله سازمان‌دهی تبلیغات انتخاباتی، مشارکت فعال در رقابت‌های سیاسی و افزایش سطح رقابت انتخاباتی.

بر اساس دیدگاه تاریخی، خاستگاه احزاب سیاسی با کارکرد انتخاباتی آن‌ها پیوند دارد. نخستین احزاب در انگلستان پدید آمدند، جایی که ستادهای انتخاباتی نمایندگان مجلس

عوام به تدریج به نهادهای دائمی تبدیل شدند و فعالیتشان از چارچوب صرفاً انتخاباتی فراتر رفت. این تحول تاریخی نشان می‌دهد که کارکرد انتخاباتی، یکی از بنیادین‌ترین عناصر تعریف حزب سیاسی است.

برخی از اندیشمندان، کارویژه احزاب را صرفاً به رقابت انتخاباتی محدود نمی‌دانند و معتقدند که احزاب وظایف دیگری نیز بر عهده دارند؛ از جمله افزایش آگاهی سیاسی شهروندان، جهت‌دهی به افکار عمومی، معرفی برنامه‌ها و نامزدهای انتخاباتی، و فراهم کردن زمینه مشارکت سازمان‌یافته مردم در فرآیند سیاسی (نقیب‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۹).

در مجموع، کارکرد اصلی احزاب را می‌توان در سازمان‌دهی رقابت و تبلیغات انتخاباتی دانست، هرچند کارکردهای فرعی دیگری همچون تأمین حمایت اجتماعی، ارتقای فرهنگ سیاسی و تقویت جامعه مدنی نیز در کنار آن وجود دارد.

بعد از شناخت مفهوم حزب، ارتباط آن با نظام نمایندگی و دو رویکرد عمده به احزاب، نوبت به پرداختن به احزاب دوران مشروطه می‌رسد. پیش از ورود جزئی در اندیشه‌ها و عملکرد دو حزب «دموکرات» و «اجتماعیون اندالیون»، نیاز به نگرشی کلان به امکان یا امتناع جامعه مدنی است.

ماشالله آجودانی، معتقد به شکست مشروطیت به جهت فقدان جامعه مدنی در آن عصر است و با تمجید از تلاش‌های تقی‌زاده باور دارد وی در استعرا، جامعه قانونی و اهتمام در دستیابی به دستاوردهای دموکراسی کارنامه‌ای درخشان دارد. اما از نظر آجودانی دموکراسی مقصود تقی‌زاده به جهت فقدان نظم جامعه مدنی در نهضت مشروطیت و در جریان مبارزه مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان ذبح اسلامی شد و به پای استقلال ایران در راه ایجاد حکومت مقتدر مرکزی قربانی گردید (آجودانی، ۱۳۸۶: ۴۳۷ و ۴۳۸). در واقع، در کشمکش میان استقلال و آزادی، استقلال برتری یافت و علت اصلی نیز فقدان جامعه مدنی در آن عصر بوده است.

در مقابل سید جواد طباطبایی نتیجه‌گیری مذکور از علت شکست مشروطه را باور ندارد و معتقد است مشروطیت ایران را جامعه مدنی ایران پیش برد و نمایندگان مجلس اول نیز بخش‌هایی از همان جامعه مدنی را نمایندگی می‌کردند. از اینکه جامعه مدنی یک سده پیش، عین جامعه مدنی دموکراسی‌های کنونی نیست، نمی‌توان نتیجه گرفت که ایران سده پیش

فایده‌های مدنی بوده است. دموکراسی‌های کنونی از نظام‌های مشروطه ناقص سده‌های پیش ناشی شده‌اند، هم چنان‌که در ایران نیز مشروطیت می‌بایست به دموکراسی تحول پیدا می‌کرد. معقول نیست که بگوییم مشروطه‌خواهان، دموکراسی نمی‌خواستند، بلکه آن نظامی را می‌خواستند که می‌توانست به دموکراسی بینجامد (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۵۳۷ - ۵۴۰).

در واقع طباطبایی، نظریه فقدان جامعه مدنی در دوران مشروطه را به خطای «ناهنگامی تاریخی» دچار می‌بیند. انتظار وجود نظم جامعه مدنی در عصر مشروطه ناظر بیرونی تاریخ را زمان پریش خواهد کرد.

شاید بتوان نتیجه گرفت هم چنان‌که به لحاظ اقتصادی جامعه مشروطه، در حال صنعتی شدن بود و نه صنعتی؛ در سیاست و نظام نمایندگی نیز سیاسیون نیز در حال حرکت به سمت جامعه مدنی بودند و نه وجود نظم جامعه مدنی. تشکیل دو حزب «دموکرات» و «اجتماعیون اعتدالیون» نشانگر نداشتن ما در مسیر این حرکت است، بی‌آنکه قائل به وجود نظامی مستقر از جامعه مدنی در ایران آن روزگار باشیم. این حرکت در سال‌هایی روبه‌جلو بود، اما با مانع استبداد صغیر (۱۲۸۷ تا ۱۲۸۸) و سپس دولت مقتدر مرکزی از ۱۳۰۴ روبه‌رو شد.

۲- اندیشه‌ها و عملکرد دو حزب «دموکرات» و «اجتماعیون اعتدالیون»

ابتدا اختلاف در اندیشه‌های دو حزب مورد بحث در رابطه با مفاهیم دست‌ورگرای، نمایندگی و تحزب بررسی می‌شود و سپس، به تضادها در عملکرد آن‌ها در رابطه با روش پارلماناریسم حزب دموکرات و اسلوب محافظه‌کارانه اجتماعیون اعتدالیون در مشروطه‌خواهی و سپس کنش و واکنش این دو در ترور و حذف فیزیکی رقیب می‌پردازیم.

۲-۱. اختلاف در اندیشه‌های دو حزب

ظهور احزاب ریشه در شکاف‌های سیاسی و اجتماعی هر جامعه دارد و به نظر می‌رسد زمینه‌های فکری و تشکیلاتی پیدایش حزب دموکرات پیش‌تر از حزب اجتماعیون اعتدالیون بوده است. زیرا عقبه حزب دموکرات در واقع کمیته اجتماعیون عامیون بوده است که خود را

سوسیال‌دموکرات می‌دانستند که البته نوعی التقاط نظری آنان به‌شدت مورد انتقاد تاریخ‌نگاران است. «شعب مختلف اجتماعیون عامیون با نام‌های متفاوت و شاخه‌های متعدد سعی می‌کردند با ایجاد این‌همانی بین مفاهیم اصولی سوسیال‌دموکراسی و اسلام در جامعه اعلامی نفوذ کنند. این نوع این‌همانی‌ها ناگزیر به تقلیل اصول و مبادی سوسیال‌دموکراسی نیز می‌انجامید» (آجودانی، ۱۳۸۶: ۴۲۵).

علت وجودی حزب اجتماعیون اعتدالیون در رقابت و تضاد فکری و عملی با رقیب خود معنا پیدا می‌کند. آجودانی این تضاد را چنین به تصویر کشیده است: «مخالفان حزب دموکرات عمدتاً در حزب دیگری به نام اجتماعیون اعتدالیون گرد آمدند و اعتدالی را از آن جهت به نام خود افزودند تا نشان دهند که با تدریجی‌های انقلابی حزب دموکرات مخالفاند» (آجودانی، ۱۳۸۶: ۶۱۶).

در نخستین سال فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان در ۱۹۰۸، دو حزب تشکیل شد که یکی به عنوان «حزب انقلابی» و دیگری به عنوان «حزب اعتدالی» نامیده شدند. در همان سال، پس از افتتاح مجلس دوم، این دو حزب به‌طور رسمی شناخته شده و به مجلس به عنوان «دموکرات-عامیون» و «اجتماعیون-اعتدالیون» به معنای «عمومی» و «گروه‌های اعتدالی و اجتماعی» معرفی شدند (Nikfar, 2016: 98).

تأکید بر این دو حزب به معنای فقدان دیگر احزاب نیست، بلکه از میان چهار حزب عمده در آن دوران، اهمیت دو حزب موضوع بحث بیشتر است؛ چراکه از ۱۲۰ عضو مجلس دوم مشروطه، حزب دموکرات ۲۸ نماینده و حزب اعتدالیون ۳۶ نماینده در مجلس داشت. ملک الشعراي بهار با معیار تعداد نمایندگان حزبی، در کتاب گران‌سنگ «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» راجع به تعداد احزاب آن دوره آورده است: «در سال اول فتح تهران در ایران دو حزب پیدا شد: یکی انقلابی، دیگر اعتدالی و در همان سال، بعد از افتتاح مجلس دوم این دو حزب به اسم دموکرات عامیون و اجتماعیون اعتدالیون رسمی شد و خودشان را به مجلس معرفی کردند. احزاب دیگر نیز مثل اتفاق و ترقی وجود داشت، اما چون در مجلس نماینده حسابی نداشتند، گل نکرده، کاری از پیش نبردند» (بهار، ۱۳۸۷: ۳۷).

مهم‌ترین مفاهیم اختلافی میان دو حزب عبارت‌اند از: منبع مشروعیت عدالت، نسبت دین و سیاست، شیوه تحقق عدالت اجتماعی، آزادی، شکاف طبقاتی و رابطه اغنیا و ضعفا یا عدالت

اقتصادی، موضع نسبت به سلطنت، الگوی پیشرفت. ابتدا اختلاف‌های فکری در مفاهیم مذکور را تشریح می‌نماییم و سپس به طور مشخص به سه مفهوم دستورگرایی در مقابل عرف‌های سلطنتی، نظام نمایندگی و حزب سیاسی می‌پردازیم.

اختلاف بنیادین دو حزب از تفاوت در مبانی فکری و اجتماعی‌شان ناشی می‌شد. حزب دموکرات با الهام از اندیشه‌های سوسیال‌دموکراسی و تجددگرایی غرب، عدالت را در قالب دگرگونی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، برابری همگانی و محدود ساختن نفوذ طبقات ممتاز می‌فهمید. در مقابل، حزب اعتدالیون عدالت را مفهومی اخلاقی، دینی و مبتنی بر هماهنگی میان طبقات می‌دانست و به‌جای انقلاب اجتماعی، بر اصلاح تدریجی و حفظ نظم موجود تأکید داشت. دموکرات‌ها به حدایی دین از سیاست و برابری حقوقی همه شهروندان باور داشتند، در حالی که اعتدالیون پیوند سیاست با شریعت را لازمه مشروعیت حکومت می‌شمردند. از این‌رو عدالت در نگاه دموکرات‌ها مفهومی تحول‌گرا و در نگاه اعتدالیون مفهومی محافظه‌کارانه بود که دو نوع قرائت متفاوت از آزادی و برابری را در بطن مشروطه‌خواهی ایران شکل داد.

۱-۲. دستورگرایی نارسای حزب دموکرات در مقابل مشروطه مشروعه

اعتدالیون

در زمینه دستورگرایی در برابر عرف سلطنتی، اختلاف دو حزب بسیار بنیادین بود. حزب دموکرات در مرام‌نامه خود آشکارا بر «انفکاک قوه روحانی از قوه سیاسی» تأکید داشت و همه افراد را در برابر قانون برابر می‌دانست (برابری شکلی). این حزب نماینده گرایش دستورگرایان مشروطه بود؛ یعنی معتقد بود منشأ مشروعیت سیاسی نه عرف سلطنتی و نه جایگاه دینی، بلکه قانون مصوب مجلس و اراده ملت است. در دیدگاه دموکرات‌ها، شاه تنها مجری قانون است و حق ندارد به اراده خود در امور کشور مداخله کند. مرام‌نامه حزب دموکرات مقصداً فرقه را ایجاد دولت دموکراتیک و سپردن زمام حکومت به دست عامه ملت مبتنی بر انتخابات عمومی دانسته است (غفاری و محمدزاده، ۱۳۹۰: ۱۲۲ و ۱۲۴).

در مقابل، حزب اعتدالیون بر استمرار سنت و عرف سلطنتی تأکید داشت و مشروعیت سیاسی را از پیوند سلطنت و شریعت می‌گرفت. آنان به‌جای دستورگرایی خشک، از نوعی

«مشروطه مشروعه» دفاع می‌کردند که در آن قانون باید با اصول شرعی سازگار باشد و پادشاه همچنان جایگاه معنوی و حفاظتی نسبت به دین و جامعه داشته باشد. به همین دلیل، دموکرات‌ها در مجلس دوم طرفدار تحدید اختیارات شاه بودند، در حالی که اعتدالیون با چنین محدودسازی مخالفت می‌کردند و آن را موجب بی‌نظمی و بی‌ثباتی سیاسی می‌دانستند.

جنبش دستورگرایی به علت ماهیت اقتصادی آن ریشه در ظهور طبقه اجتماعی بورژوازی دارد. برخی معتقدند، در ایران «احزاب کمتر وابسته به طبقه اجتماعی بودند و رقابت حزبی ایشان اساساً ایدئولوژیک داشت. پس از پیدایش احزاب نیز رقابت بر اساس تضاد طبقاتی نبود. در ایران حزبی مشابه حزب لیبرال غربی به وجود نیامد. چون طبقه‌ای مشابه طبقه بورژوازی صاحب صنایع و تجارت و سرمایه‌دار غربی وجود نداشت. جامعه ایران فئودال و نظام اقتصادی متکی بر کشاورزی به سبک سنتی بود» (محمدی، ۱۳۷۸: ۴۲۷ و ۴۲۸). بنابراین، در چهارچوب این دیدگاه از تاریخ اقتصاد ایران، حزب دموکرات نمی‌تواند مدافع جنبش دستورگرایی در ایران باشد. زیرا دستورگرایی نیاز به زمینه و رویدادی پیشینی دارد که آنان فاقد بودند. اعضای حزب دموکرات باید از طبقه بورژوازی باشند تا بر سنت‌ها و عرف‌ها بشورند، حال آنکه جامعه غیرصنعتی اساساً این طبقه را در خود ندارد.

در مقابل، از برنامه و نشریه حزبی دموکرات‌ها می‌توان استفاده کرد که به ماهیت علت اقتصادی دستورگرایی بیشتر از رقیب توجه و باور داشته‌اند. «اصلاحات ارضی، صنعتی کردن، ایجاد راه‌آهن و لغو امتیازات مالکیت» (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۱۳) در نشریه «ایران نو» همگی می‌تواند به باور عمیق‌تر حزب دموکرات به دستورگرایی تفسیر گردد. اصلاحات ارضی و لغو امتیازات مالکیت، آشکارا پیکاری حقوقی- اقتصادی علیه منافع اقتصادی اشراف، خوانین و متنفذین دربار است که قاعدتاً باید مخالف پیروی از قواعد حقوقی از قبل موجود و مدافع عرف‌ها و سنن پیشین باشند. صنعتی کردن جامعه و ایجاد راه‌آهن به مثابه زیرساخت نیز نشانه‌های پذیرش زمینه‌های اقتصادی دستورگرایی در نظر دموکرات‌هاست.

البته، برخی صاحب‌نظران معتقدند دموکرات‌ها توجه خود را از صنعتی کردن به مثابه زیرساخت دستورگرایی به حاکمیت قانون معطوف نمودند. همایون کاتوزیان آورده است: «نخستین اصلاح‌طلبان توجه خود را بر فناوری و سازمان نظامی مدرن متمرکز کردند. چند دانشجو به اروپا فرستادند و دارالفنون را تأسیس کردند. دغدغه این شکاف فناورانه به اوج

خود رسید زمانی که مستشارالدوله نوشت «راه آهن کلید توسعه ایران است»؛ اما او سرانجام به این نتیجه رسید که آنچه بیش از همه ضرورت دارد «قانون» است - یعنی برچیده شدن حکومت استبدادی» (Katouzian, 2021: 65). چنانچه دیدگاه این صاحب نظر را بپذیریم اما، با جنبش دستورگرایی به معنای ظهور طبقه بورژوازی علیه اشراف و سنت‌های آنان نمی‌تواند در ایران معنا یابد. دست کم برداشت نگارندگان از نظر همایون کاتوزیان این است. وی معتقد است: «انقلاب نه علیه مالکان و خوانین، بلکه اساساً علیه دولت خودکامه صورت گرفت. هیچ طبقه اجتماعی خاصی به طور مستقل در برابر آن قرار نداشت؛ تنها دولت و نیروهای نسبتاً اندک اعمال قدرت آن در مقابلش بودند» (Katouzian, 2021: 76). از نظر وی، انقلاب مشروطه ایران، برخلاف انقلاب‌های اروپایی، انقلابی برای «قانون» بود، نه علیه یک طبقه اجتماعی خاص. در واقع، حرب دموکرات و دیگر مشروطه خواهان از دستاوردهای جنبش دستورگرایی یعنی اصل حاکمیت قانون استفاده کردند، بی آنکه رویدادی نظیر جنبش دستورگرایی بعد از انقلاب صنعتی در اروپا در ایران رخ داده باشد.

برخلاف اروپا که احزاب عمدتاً بر پایه پایگاه طبقاتی (مانند اشراف، بورژوازی، کارگران) شکل گرفتند، در ایران احزاب بیشتر حول ایدئولوژی‌های سیاسی (مانند مشروطه خواهی، تجدد، عدالت خواهی) سازمان یافتند و وابستگی کمتری به ساختارهای طبقاتی مشخص داشتند.

۲-۱-۲. تفاوت در مفهوم نظام نمایندگی

در زمینه نظام نمایندگی نیز دو حزب از اساس دیدگاه متفاوتی داشتند. حزب دموکرات، تحت تأثیر اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک و تجربه پارلمان‌های اروپایی، معتقد برد نمایندگی باید مبتنی بر انتخابات آزاد، مستقیم و عمومی باشد و همه شهروندان، صرف نظر از مذهب، جنسیت یا طبقه، از حق رأی برابر برخوردار شوند. مجلس از نظر آنان جلوه اراده ملت و مظهر حاکمیت ملی بود. مخالفت حزب دموکرات با مجلس سنا در این علت نهفته است که مجلس سنا نمایندگی از ملت ندارد، بلکه درصد حفظ منافع اشراف و متنفذان اقتصادی و سیاسی در مقابل اراده ملی است. از نظر این حزب حاکمیت ملی فقط به مجلس شورای ملی تعلق می‌گیرد و نه مجلس سنا. «دموکرات‌ها در مرام‌نامه آوردند که قدرت عالی دولت جمع خواهد

شد در دست مجلس شورای ملی و وجود مجلس سنا ظلم واضح است و با قبول آن تفوق و اعیانیت قانونی می‌شود. هدف ایجاد این مجالس در باطن و نقطه نظر آن‌ها منافع طبقات و اعیان است» (غفاری و محمدزاده، ۱۳۹۰: ۱۲۵). مجلس سنا زنجیره تازه بر گردن ملتی است که در نظریه حاکمیت ملی، حاکمیت متعلق به آن باید باشد و نه اعیان و اشراف. در مقابل، حزب اعتدالیون مفهوم نمایندگی را محدودتر می‌فهمید و آن را وظیفه طبقات باسواد، متدین و دارای نفوذ اجتماعی می‌دانست. از نظر آنان، مجلس نهادی مشورتی در کنار شاه و علما بود و نه نهادی مستقل از سلطنت. پس می‌توان برای حفظ سنت‌ها و جلوگیری از تندروی مجلس نائی از رأی ملت، اراده‌ای تعدیل‌کننده به نام مجلس سنا داشت. اعتدالیون قائل به نوعی تعادل و توازن میان دو اراده بودند و فقدان مجلس سنا به معنای ظلم به طبقه عالی به نفع طبقه دانی بود که خلاف منافع پایگاه اجتماعی این حزب بود.

۳-۱-۲. برداشت‌های نامتقارن از تحزب

در مورد تحزب سیاسی نیز دو رویکرد کاملاً متفاوت وجود داشت. حزب دموکرات ساختاری منظم، مرام‌نامه‌ای روشن و ارگان مطبوعاتی مشخص داشت (روزنامه/ایران نو) و تحزب را بخشی از نهادینه‌سازی سیاست جدید می‌دانست. رهبران حزب، مانند تقی‌زاده و سلیمان میرزا، حزب را ابزار رقابت سالم و تداوم نظام نمایندگی می‌شمردند. در مقابل، حزب اعتدالیون ساختاری سست و ائتلافی داشت که بیشتر از پیوندهای شخصی روحانیان، زمین‌داران و رجال دولتی تشکیل شده بود. از دید آنان، تحزب می‌بایست به اختلاف و چنددستگی منجر شود و وحدت جامعه دینی را تضعیف کند؛ بنابراین، دموکرات‌ها خواهان سیاست حزبی مدرن و رقابتی بودند، در حالی که اعتدالیون بیشتر به سیاست سنی مبتنی بر نفوذ افراد و اجماع نخبگان باور داشتند.

می‌توان جمع‌بندی داشت که دموکرات‌ها نمایندگان دستورگرایی، قانون‌گرایی و تحزب نوین در ایران بودند؛ اما اعتدالیون مدافع عرف‌های پیشین، روحانیت سیاسی و سیاست غیرحزبی محسوب می‌شدند. این تفاوت فکری، هم در سطح نظری و هم در عملکرد پارلمانی و دولتی، آشکارا مشهود بود و به دوگانگی در مسیر تحقق عدالت و مشروطه انجامید.

۲-۲. تفاوت عملکرد

هرچند آبراهامیان قائل به همکاری نزدیک میان معتدلین و لیبرال‌ها بر سر تدوین قانون اساسی قابل پذیرش برای شاه است (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۹۴)، اما واقعیت آن است در عرصه عملی این اختلاف‌های فکری به رفتار سیاسی کاملاً متضادی در دولت و مجلس دوم مشروطه انجامید. در مجلس دوم (۱۲۸۸-۱۲۹۰)، حزب دموکرات با رهبری افرادی چون تقی‌زاده، سلیمان میرزا اسکندری و حیدرخان عمو اوغلی نماینده جناح رادیکال و تحول طلب بود. آنان از تمرکز قدرت در مجلس، تحدید اختیارات شاه و جدایی قوه روحانی از سیاست دفاع کردند. دموکرات‌ها همچنین از قوانین مترقی همچون آزادی مطبوعات، آموزش اجباری، حقوق زنان و مالیات عادلانه پشتیبانی کردند و با نفوذ روحانیت و زمین‌داران مخالفت ورزیدند. در مقابل، حزب اعتدالیون که به رهبری روحانیانی چون سید عبدالله بهبهانی، سید محمدصادق طباطبایی و سپه‌دار تنکابنی شناخته می‌شد، خواستار حفظ اصول دینی در قانون‌گذاری و پرهیز از تندروی‌های دموکرات‌ها بود. اعتدالیون در عمل، آنتی‌تزدموکرات‌ها بودند؛ «این حزب دارای یک سیاست خاص نبود، بلکه هدف اصلی تکذیب سیاست دموکرات‌ها بود» (محمدی، ۱۳۷۸: ۴۳۰).

۱- ۲-۲. پارلمان‌تاریسم حزب دموکرات؛ مشروطه خواهی محافظه‌کارانه‌ی

اعتدالیون

اعتدالیون از نظام سلطنت مشروطه با نظارت شرع دفاع می‌کردند. اصول و اساس سیاست آن روز ایران را «سلطنت ملی»^۱ در مقابل «سلطنت مطلقه»^۲ می‌دانستند که بهترین شکل برای تنظیم و ترتیب اداره سیاست هیئت جامعه ایرانی از نظر این حزب سنت‌گرا بوده است. هم‌چنین، مخالف تغییرات بنیادی در مالکیت و ساختار طبقاتی بودند. در عمل، دموکرات‌ها کوشیدند دامنه حق رأی و اختیارات مجلس را گسترش دهند، چراکه «اعتقاد به فعالیت پارلمانی داشتند و درصدد پیشبرد سوسیالیسم از طریق مجلس و

¹ National Monarchy

² Absolute Monarchy

مشروطه بودند» (پرورش رامکی و سلجوقی، ۱۳۹۶: ۹). در مقابل پارلمان‌تاریسم^۱ حزب دموکرات، اعتدالیون بر نقش هدایت‌گرانه‌ی نخبگان و روحانیت پافشاری کردند و با دخالت گسترده‌ی مجلس در امور دولت مخالفت ورزیدند.

در سطح اجرایی، اختلاف دو حزب به شکل‌گیری دو بلوک سیاسی متقابل در دولت انجامید. دموکرات‌ها از دولت‌های تجددطلب حمایت می‌کردند، درحالی‌که اعتدالیون پشتوانه سیاسی دولت‌های میانه‌رو و محافظه‌کار بودند. «نامزد موردنظر دموکرات‌ها مستوفی‌الممالک یا مشیرالدوله بود و اعتدالیون سپه‌دار یا فرمان‌فرما را ترجیح می‌دادند» (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۱۱۴). در مواردی همچون ترکیب کابینه، حدود اختیارات نایب‌السلطنه، و خلع سلاح مجاهدان، تنش میان دو جناح به درگیری سیاسی و حتی فیزیکی در مجلس و خیابان انجامید (از جمله «حادثه پارک اتابک» در ترور برخی فعالان).

۲-۲-۲. حربه حذف فیزیکی و ترور رقیب

از جمله اختلافات عملی دو حزب استفاده بیشتر حزب دموکرات و عقبه آن یعنی اجتماع‌یون عامیون از حربه حذف فیزیکی مخالفین خود است. «ترور سیاسی به معنای جدید و سازمان‌یافته، تشکیلاتی و ایدئولوژیک، میراثی است که از اجتماع‌یون عامیون ایران به فرهنگ سیاسی این عصر راه یافت. ترور امین‌السلطان، سو قصد به حام محمدعلی شاه، ترور بهبهانی از ترورهای است که به دست عوامل اجتماع‌یون عامیون و حزب دموکرات طرح‌ریزی و انجام شد» (آجودانی، ۱۳۸۶: ۴۲۶). البته، حذف فیزیکی رقیب مختص دموکرات‌ها نبود، بلکه «فدائیان مرتبط با اعتدالیون یک نفر از دموکرات‌ها را به قتل رساندند که با شیخ متقابل آن ترور بهبهانی توسط دموکرات‌ها بود. روحانیون [متمایل به اعتدالیون] تقی‌زاده را مرتد خواندند و او را به خروج از کشور وادار کردند» (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۱۴) که آجودانی این خروج اجبارگونه به‌علاوه، محمدمامین رسول‌زاده را از موجبات بی‌اعتباری حزب دموکرات دانسته است (آجودانی، ۱۳۸۶: ۴۲۹).

¹ Parliamentarism

استفاده بیشتر حزب دموکرات از ابزار نظامی‌گری و اسلحه که شاید مترداف با انقلابی‌گری تصور می‌شد، می‌تواند از علل حادثه پارک اتابک باشد. «پس از قتل عبدالله بهبهانی، حزب اعتدالی به دولت فشار آوردند که هر چه زودتر اسلحه را از دست مجاهدین بگیرند، [اما] حمی از وزیران دولت مستوفی‌الممالک و اعضای حزب دموکرات می‌خواستند به هر قیمتی که باشد اسلحه را در دست مجاهدین نگه دارند. پس از اعلام قانون منع حمل سلاح، ابتدا ستارخان آن را قبول می‌کند، اما شور و غوغای مردمی در پارک اتابک موجب درگیری اندوه‌باری شد. رنده‌ای از مجاهدین کشته شدند و کابینه مستوفی‌الممالک که وابسته به حزب دموکرات بود، سقوط کرد» (پرورش رامکی و سلجوقی، ۱۳۹۶: ۱۵).

سرانجام این اختلاف‌ها به شکاف در صفوف مشروطه‌خواهان انجامید و انسجام سیاسی آنان را در برابر مخالفان سلطنت‌طلب تضعیف کرد؛ امری که از عوامل بی‌ثباتی دولت‌های پس از استبداد صغیر و زمینه‌ساز مداخلات خارجی در سال‌های بعد شد.

نتیجه‌گیری

از جمله اختلافات عملی دو حزب استفاده بیشتر حزب دموکرات و عقبه آن یعنی اجتماعیون عامیون از حربه حذف فیزیکی مخالفین خود است. «ترور سیاسی به معنای جدید و سازمان‌یافته، تشکیلاتی و ایدئولوژیک، میراثی است که از اجتماعیون عامیون ایران به فرهنگ سیاسی این عصر راه یافت. ترور امین‌السلطان، سو قصد به جام محمدعلی شاه، ترور بهبهانی از ترورهایی است که به دست عوامل اجتماعیون عامیون و حزب دموکرات طرح‌ریزی و انجام شد» (آجودانی، ۱۳۸۶: ۴۲۶). البته، حذف فیزیکی رقیب مختص دموکرات‌ها نبود، بلکه «فدائیان مرتبط با اعتدالیون یک نفر از دموکرات‌ها را به قتل رساندند که پاسخ متقابل آن ترور بهبهانی توسط دموکرات‌ها بود. روحانیون [متماایل به اعتدالیون] تقی‌زاده را مرتد خواندند و او را به خروج از کشور وادار کردند» (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۱۴) که آجودانی این خروج اجبارگونه به‌علاوه، محمدمامین رسول‌زاده را از موجبات بی‌اعتباری حزب دموکرات دانسته است (آجودانی، ۱۳۸۶: ۴۲۹).

استفاده بیشتر حزب دموکرات از ابزار نظامی‌گری و اسلحه که شاید مترداف با انقلابی‌گری تصور می‌شد، می‌تواند از علل حادثه پارک اتابک باشد. «پس از قتل عبدالله بهبهانی، حزب اعتدالی به دولت فشار آوردند که هر چه زودتر اسلحه را از دست مجاهدین بگیرند، [اما] خمینی از وزیران دولت مستوفی‌الممالک و اعضای حزب دموکرات می‌خواستند به هر قیمتی که باشد اسلحه را در دست مجاهدین نگه دارند. پس از اعلام قانون منع حمل سلاح، ابتدا ستارخان آن را قبول می‌کند، اما شور و غوغای مردمی در پارک اتابک موجب درگیری اندوه‌باری شد و بنده‌ای از مجاهدین کشته شدند و کابینه مستوفی‌الممالک که وابسته به حزب دموکرات بود، سقوط کرد» (پرورش رامکی و سلجوقی، ۱۳۹۶: ۱۵).

سرانجام این اختلاف‌ها به شکاف در صفوف مشروطه‌خواهان انجامید و انسجام سیاسی آنان را در برابر مخالفان سلطنت‌طلب تضعیف کرد؛ امری که از عوامل بی‌ثباتی دولت‌های پس از استبداد صغیر و زمینه‌ساز مداخلات خارجی در سال‌های بعد شد.

منابع و مأخذ

۱. فارسی

الف - کتایب‌ها

ابراهامان، پرواند. (۱۳۹۷). «تاریخ ایران مدرن». محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نی. آجودانی، ماشالله. (۱۳۸۶). «مشروطه ایرانی». تهران: اختران.

بارنت، اریک. (۱۳۸۶). «مقدمه‌ای بر حقوق اساسی». عباسعلی کدخدایی، تهران: میزان.

بهار، ملک‌الشعرا. (۱۳۸۷). «تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران: انقراض قاجاریه». تهران: زوآر.

جلالی، محمد و اسدالله یزوری. (۱۳۹۱). «درآمدی بر حقوق اساسی». تهران: میزان.

طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۹۳). «تاملی در باره ایران: نظریه حکومت قانون در ایران (بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی)». تهران: مینوی خرد.

عباسی، بیژن. (۱۳۹۶). «مبانی حقوق اساسی». تهران: جنگل.

قاضی، ابوالفضل. (۱۳۷۵). «گفتارهایی در حقوق عمومی». تهران: دادگستر.

قاسم زاده، قاسم. (۱۳۹۰). «حقوق اساسی». تهران: جنگل.

نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۹). «سیاست و حکومت در اروپا (نزدکستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا)». تهران: سمت.

ب - مقالات

پرورش رامکی، علی و محمود سلجوقی. (۱۳۹۶). «بررسی فعالیت‌ها و ایگاه اجتماعی حزب دموکرات در

مجلس دوم شورای ملی». «تاریخنامه خوارزمی»، ۱۵.

سلطانی، ناصر (۱۳۹۰). «مفهوم نمایندگی در مجلس اول». پژوهش‌های حقوقی، ۱۹.

غفاری، مسعود و علی محمدزاده. (۱۳۹۰). «عدالت‌خواهی از منظر دو حزب دموکرات و اعتدالیون (بررسی

مرام‌نامه‌های دو حزب)». پژوهش‌های تاریخی، ۱۰.

محمدی، علی. (۱۳۷۸). «حزب اجتماعیون اعتدالیون از پیدایش تا فروپاشی». یاد، ۵۳-۵۶.

۲. انگلیسی

1- Katouzian, H. (2021). The revolution for law: A chronographic analysis of the Constitutional Revolution of Iran. *International Journal of Economics and Politics*, 2(1), 63-96.

2- Nikfar, J. (2016). Three major movements in political parties' formation in Iran. *Journal of Politics and Law*, 9(1), 97-102.

References

A. Books

- Abrahamian, E. (2018). *Modern Iran: A History*. M. E. Fattahi, trans. Tehran: Ni.
- Ajoudani, M. (2007). *Iranian Constitutionalism*. Tehran: Akhtaran.
- Barnett, E. (2007). *Introduction to Constitutional Law*. A. A. Kodkhodaei, trans. Tehran: Mizan.
- Bahar, M. (2008). *A Brief History of Political Parties in Iran: The Fall of the Qajars*. Tehran: Zavvar.
- Jalali, M., & Yavari, A. (2020). *An Introduction to Constitutional Law*. Tehran: Mizan.
- Tabatabaei, S. J. (2014). *A Reflection on Iran: The Rule of Law in Iran (Part II: Foundations of Constitutionalism)*. Tehran: Minovi-ye Kherad.
- Abbasi, B. (2017). *Foundations of Constitutional Law*. Tehran: Jungle.
- Ghazi, A. (1996). *Essays in Public Law*. Tehran: Dadgostar.
- Qasemzadeh, Q. (2011). *Constitutional Law*. Tehran: Jungle.
- Naqibzadeh, A. (2010). *Politics and Government in Europe (England, France, Germany, and Italy)*. Tehran: SAMT.

B. Articles

- Parvash Ramaki, A., & Soljouki, M. (2017). A Study of the Activities and Social Base of the Democratic Party in the Second National Consultative Assembly. *Khwa: azmi: Historical Journal*, 15.
- Soltani, N. (2011). The Concept of Representation in the First Parliament. *Legal Research*, 19.
- Ghaffari, M., & Mohammadzadeh, A. (2011). Justice-seeking from the Perspective of the Democratic Party and the Moderates (An Examination of the Two Parties' Manifestos). *Historical Research*, 10.
- Mohammadi, A. (1999). The Social Democrat Moderate Party from Its Inception to Its Collapse. *Yad*, 53-56.

Constitutionalism and the Development of Iran's Constitutional Rights in Light of the Ideas and Practices of the Two Parties: Democrat and Moderate Socialists

Abstract

This paper first elucidates the concept of constitutionalism as a historical movement emphasizing the rule of a written constitution over political customs. Employing a historical-cross-sectional method with respect to the constitutional era, it examines the role of two influential parties—the Democrat Party (with liberal and radical leanings) and the Moderate Socialists Party (with conservative and religious inclinations)—in either reinforcing or undermining this movement. The findings indicate that the fundamental disagreements between these two parties over issues such as the source of legitimacy, the relationship between religion and politics, the system of representation, and partisanship, coupled with the absence of the necessary socio-economic foundations (e.g., an urban middle class and an industrial economy) for constitutionalism, as well as their practical confrontations and recourse to physical elimination, ultimately led to the relative failure of the constitutional movement and the incomplete consolidation of constitutionalism and the development of constitutional rights in Iran.

Keywords: *Constitutionalism Movement, Moderate Socialists Party, Democrat Party, Constitutional Rights of the Constitutional Era, Partisan Constitutionalists, Representative System.*